

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال پنجم، شماره ۱۷، پاییز ۱۳۹۱
صفحات: ۶۶- ۴۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۱۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۵/۹

فرهنگ سیاسی و حاکمیت قانون در ایران؛ با تاکید بر بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه

دکتر احمد ساعی* / محمد خضری**

چکیده

حاکمیت قانون یکی از مفاهیم بنیادینی است که امروزه در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای شاخه‌های فلسفه، حقوق، سیاست، اقتصاد، تاریخ و جامعه‌شناسی مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفته است. حاکمیت قانون به‌عنوان مفهوم کلیدی برای ممانعت از خودکامگی و اعمال قدرت خودسرانه، از زوایای مختلف به‌عنوان اصل، هنجار و حتی ارزش مورد تحلیل قرار گرفته است. این اصل الهام‌بخش مفاهیم و اصول دیگری از قبیل مشروطه‌خواهی، قانونیت، مسؤولیت، پاسخگویی و تفکیک قوا بوده است. در بررسی عواملی که منجر به ضعف حاکمیت قانون شده است رویکردهای گوناگونی وجود دارد. در این راستا برخی از پژوهشگران نقش ساختار سیاسی و شرایط اقتصادی- سیاسی را برجسته کرده‌اند و برخی دیگر فرهنگ سیاسی را به‌عنوان عامل اصلی در نظر گرفته‌اند. در مقاله پیش‌رو، به بررسی عوامل ضعف حاکمیت قانون در ایران پرداخته شده است. تمرکز اصلی ما در این پژوهش بر نقش فرهنگ سیاسی به‌عنوان عامل ضعف حاکمیت قانون در ایران می‌باشد. نگارندگان بر این باور هستند که، فرهنگ سیاسی ایران با تشدید و تقویت بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه، سبب نقض شاخص‌های اصلی حاکمیت قانون می‌شود.

کلید واژه‌ها

فرهنگ سیاسی، حاکمیت قانون، بی‌اعتمادی سیاسی، توهم توطئه.

saei@yahoo.de

* عضو هیأت علمی و دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

m.khezri@ymail.com

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، علوم تحقیقات تهران

مقدمه

یکی از مباحث کلیدی که در عصر حاضر در برابر خودکامگی رژیم‌های اقتدارگرا مطرح می‌باشد، بحث حاکمیت قانون است که، از زوایای مختلف به‌عنوان اصل، هنجار و حتی ارزش مورد تحلیل قرار گرفته است. این اصل الهام‌بخش مفاهیم و اصول دیگری از قبیل مشروطه‌خواهی، قانونیت، مسئولیت، پاسخگویی و تفکیک قوا بوده است. از سوی دیگر توجه به اصل حاکمیت قانون و تن دادن به لوازم و پیامدهای آن یکی از عناصر اصلی حکمرانی خوب شمرده شده که از مفاهیم مطرح در نهادهای بین‌المللی فعال در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی است.

در بررسی عواملی که منجر به ضعف حاکمیت قانون شده است رویکردهای گوناگونی وجود دارد. در این راستا برخی از پژوهشگران نقش ساختار سیاسی را برجسته کرده‌اند و برخی دیگر فرهنگ سیاسی را به‌عنوان عامل اصلی در نظر گرفته‌اند. در پژوهش پیش‌رو اولویت با رویکرد دوم می‌باشد چرا که نگارندگان بر این باورند که، فرهنگ سیاسی با بازتولید ساختار اقتدارگرا فضا را برای تحقق حاکمیت قانون تنگ و مسدود نموده است. لذا سوال اصلی که این مقاله در صدد پاسخگویی به آن می‌باشد از این قرار است که: نقش فرهنگ سیاسی در ضعف حاکمیت قانون در ایران چیست؟ و فرضیه‌ای به آزمون گذاشته شده به این نکته اشاره دارد که: فرهنگ سیاسی ایران با تشدید بی‌اعتمادی سیاسی سبب تضعیف حاکمیت قانون می‌شود.

این پژوهش با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی به بررسی عنصر بی‌اعتمادی سیاسی در فرهنگ سیاسی ایران و عناصر عمده آن و رابطه‌اش با حاکمیت قانون می‌پردازد. ذکر این نکته لازم است که آثار این فرهنگ سیاسی بر حاکمیت قانون، بیشتر در شرایط ایران معاصر و دهه‌های اخیر بررسی می‌گردد.

انگیزه انتخاب موضوع، «فرهنگ سیاسی و حاکمیت قانون در ایران»، برای مقاله حاضر، این پرسش اساسی بود که چرا با گذشت بیش از صد سال از ورود قانون به ایران، هنوز با ضعف حاکمیت قانون مواجه هستیم؟ و در پاسخ به این سوال باید به این نکته اساسی اشاره کرد که، در پرداختن به عوامل ضعف حاکمیت قانون تنها دیدگاه حقوقی نمی‌تواند واقعیات جامعه را به تصویر بکشد؛ چرا که، تمام آنچه به‌صورت واقعیات در درون جامعه جریان دارد قاعدتاً به‌صورت اصل و ماده در قوانین نمی‌آید و یا اگر بیاید ناکافی و گذرا است، تنها از خلال بررسی در واقعیات جامعه است که می‌توان به عمق مسایل پی برد. یکی از واقعیات جامعه ایران فرهنگ سیاسی آن است که منجر به ساختاری اقتدارگرا و به تبع آن ضعف حاکمیت قانون می‌باشد.

گفتار اول: فرهنگ سیاسی: ویژگی‌ها، انواع و عوامل مؤثر

از آنجایی که فرهنگ سیاسی به‌عنوان عامل ضعف حاکمیت قانون در ایران، در نظر گرفته شده است، لاجرم در بخش اول مقاله به تشریح مفهوم فرهنگ سیاسی می‌پردازیم. برای این منظور در ابتدا به تعریف فرهنگ سیاسی، ویژگی‌ها، انواع و عوامل مؤثر بر آن پرداخته شده است. چرا که شناخت صحیح این مهم که به‌عنوان متغیر مستقل این تحقیق در نظر گرفته شده است ما را در رسیدن به فرضیه اصلی این تحقیق که فرهنگ سیاسی را عامل ضعف حاکمیت قانون در ایران می‌داند، یاری می‌رساند.

الف) تعریف فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری ذهنی ملت‌ها، گروه‌های اجتماعی یا افراد به سیاست است و تا حدی الگوهای رفتار سیاسی را شکل می‌دهد. نظام باورهای مذهبی نمادهای بیانی، ارزش‌های اجتماعی، ادراک ذهنی از تاریخ و سیاست، ارزش‌های بنیادی چگونگی بازنمایی احساس، جلال و شکوه، معرفت‌ها و تاملات سیاسی که محصول تجربه خاص تاریخی ملت‌ها و گروه‌ها است و چارچوب بازخوردی و رفتاری را که نظام سیاسی در آن جای گرفته است، می‌توان در مفهوم نسبتاً گسترده فرهنگ سیاسی جای داد.

لوسین پای^۱ معتقد است فرهنگ سیاسی مجموعه بازخوردها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی سامان می‌دهد و اصول و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند (توسلی، ۱۳۷۶: ۲۲).

فرهنگ سیاسی به‌عنوان تابعی از فرهنگ عمومی، مفهومی است که سعی در ترکیب رهیافت‌های روان‌شناختی، مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی و تاریخی برای پر کردن خلا موجود بین سطح تحلیل خرد رفتار سیاسی فرد و سطح تحلیل کردن رفتار سیاسی مبتنی بر متغیرهای مشترک جامعه دارد.

رهیافت فرهنگ سیاسی مبتنی سنت ماکس وبر تکیه دارد. وی تغییر و تحول بینش مذهبی را عامل اساسی تحولات می‌داند؛ لذا فرهنگ سیاسی که کنش‌های سیاسی انسان را نه در اقتصاد و اجتماع بلکه در بینش‌ها و نگرش‌های مذهبی و متغیرهایی از این دست می‌جوید. با این همه واژه فرهنگ سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم در آثار توسعه سیاسی مطرح شده است.

1- L.W.Pay

مطابق رویکرد فرهنگ سیاسی^۱، برای درک نتایج سیاسی و اقتصادی، باید ویژگی‌های فرهنگی دولت‌ها، گرایش‌های سیاسی و شیوه‌های حکومتی آن‌ها را مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر برای درک سیاست باید از دروازه فرهنگ وارد شد. بر همین اساس می‌توان نظام‌های سیاسی را نه تنها بر پایه ساختارها بلکه به واسطه فرهنگ‌های سیاسی موجود تقسیم‌بندی کرد (عالم، ۱۳۷۳: ۱۱۶). بر این اساس، تحلیل فرهنگ‌های سیاسی مختلف به سیاست‌شناسان امکان می‌دهد تا با ارزیابی بهتر از میزان سرمایه‌گذاری لازم بر روی عوامل اجتماعی گوناگون بتوانند تغییرات موردنظر در سیاست یک ملت برنامه‌ریزی کنند (پای، ۱۳۷۰: ۴۰).

ب) حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و پیامدها

با توجه به اینکه موضوع مورد بحث ما علل ضعف حاکمیت قانون است، لاجرم در ادامه مباحث تئوریک این مقاله، سعی می‌کنیم تعریفی جامع از حاکمیت قانون، برداشت‌ها، مبانی و پیامدهای آن ارائه بدهیم، چرا که حاکمیت قانون دارای برداشت‌ها، مبانی و شاخص‌هایی می‌باشد که ما را در شناخت عوامل ضعف حاکمیت قانون یاری می‌رساند.

۱- مفهوم حاکمیت قانون

حاکمیت قانون به‌عنوان «مفهومی فوق‌العاده مهم که نه تعریف شده و نه به آسانی قابل تعریف است» توصیف شده است (Cotterrell, 1994: 160). این امر به دلیل تنوع عناصر و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده این مفهوم است که بسته به نظرگاه‌های مختلف تغییر می‌کند. ایده حاکمیت قانون ایده‌ای عمیقاً جدلی است و در میان صاحب‌نظرانی که سعی در تعریف این ایده داشته‌اند نمی‌توان صورت‌بندی واحدی از آن یافت. در سنت حقوقی و سیاسی غرب، حاکمیت قانون در تقابل با حکومت شخص معنا شده است. از فیلسوفان چون افلاطون و ارسطو تا نظریه‌پردازان معاصر، بر این معنا که در واقع مفهوم حاکمیت قانون است، تأکید کرده‌اند. چنان‌که یکی از صاحب‌نظران می‌نویسد: «هسته حاکمیت قانون متشکل از ارزش‌های پایدار نظم^۲ و محدودیت است که در شعار حکومت قوانین نه حکومت شخص متجلی شده است.» (Rose, 2004: 457).

1- Political Culture

2- Regularity

۲- حاکمیت قانون از منظر تاریخی

به لحاظ تاریخی، گسترش ایده حاکمیت قانون بر مبنای نظرات فیلسوفانی چون ارسطو در یونان باستان بسیار چشمگیر است؛ بدین ترتیب که این ایده در سنت ادبی سده‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد منعکس شده است. جانی کلی معتقد است «این سنت ادبی به معنای متعالی‌ای از قانون عرفی اشاره دارد که شهروندان می‌توانستند برای خود وضع کنند، قانونی که از آن نظم و آزادی را انتظار داشتند، حتی در آن زمان آزادی نزد آنان به معنای پیروی از قوانین بود» (کلی، ۱۳۸۲: ۴۵). همچنین از نگاه یونانیان باستان، یکی از شروط اصلی دموکراسی، برابری در مقابل قانون (ایزونومی) است. این شرط به‌علاوه دو شرط دیگر، یعنی حق برابر در دستیابی به کلیه مناصب حکومتی (ایزوتیمی) و آزادی بیان (ایزوگوری) سه شرط تحقق دموکراسی مستقیم یا بلاواسطه از دیدگاه یونانیان باستان است (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۲۹-۲۸).

در دوران قرون وسطی، اندیشه‌هایی که در واقع تجلی اولیه تحقق آرمان مدرن حاکمیت قانون به‌شمار می‌روند پدیدار شدند. مبنای حقوقی دولت که به‌وسیله حقوقدانان رومی پس از یونانیان توسعه داده شده بود، در قرون وسطی با تأکید بر وجود قانون جهانشمول^۱ و حاکمیت فراگیر آن تکامل یافت (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۳۰-۳۱). اما مهمترین مسأله مورد بحث در این دوران، کیفیت التزام پادشاه به قانون بود. سوال این بود که آیا قانونی که پادشاه قرار است بر اجرای آن نظارت کند، خود پادشاه را نیز محدود می‌کند یا خیر؟

بدین ترتیب در دوران قرون وسطی، قدرت حاکم نه به‌وسیله ابزار بیرونی و الزام‌آور، بلکه با آموزه‌های اخلاقی و در واقع قیودی درونی محدود می‌شد.

مهمترین عامل تجلی مدرن ایده حاکمیت قانون را می‌توان تحولات سیاسی و اجتماعی انگلستان، خصوصاً در قرن هفدهم دانست. در واقع در این قرن بود که مهمترین انقلاب در تاریخ تئوری سیاسی و حقوقی به وقوع پیوست. تحول تاریخی‌ای که منجر به شناسایی اصل حاکمیت قانون شد، به چالش کشیدن قدرت مطلق پادشاه توسط نظریه‌پردازان حقوقی و سیاسی بود. جنگ داخلی انگلستان معروف به انقلاب پارسیان در خلال سال‌های ۱۶۴۹-۱۶۴۲ میلادی، نشأت گرفته از اختلافات عمیق میان پادشاه و پارلمان درباره مسائل بنیادینی چون حیطة و محدودیت اختیارات پادشاه بود. گرچه در آغاز قرن هفدهم، اصل جامعه سیاسی متعادل^۲ به‌عنوان اصل راهنما در تنظیم روابط میان پادشاه و ملت پذیرفته شده بود، اما

1- Universal Law

2- Balanced Policy

پادشاهان خودکامه‌ای نظیر جیمز اول و چارلز اول از پذیرش این اصل امتناع کردند. این اصل بدین معنی بود که اختیارات پادشاه به وسیله آموزه‌های حقوق طبیعی، قوانین مورد استناد در محاکم و همچنین حقوق و امتیازات پارلمان محدود شود و پادشاه مقید به رعایت حقوق اتباع و سلطنت محدود گردد (عنایت، ۱۳۷۷: ۱۹۸-۲۰۰). بی‌اعتنایی پادشاهان انگلستان به اصول مذکور سبب شد این اصول برآمده از منازعه میان پادشاه و پارلمان در مورد حدود اختیارات پادشاه و حاکمیت قانون، در نهایت منجر به انقلاب در سال ۱۶۸۸ گردید. سرانجام منشور حقوق^۱ در سال ۱۶۸۹ تصریح کرد که پادشاه تابع قانون است. در این منشور نه تنها پادشاه به حکومت از طریق پارلمان متعهد گردید، بلکه حق افراد به مصونیت از مداخله غیرقانونی در امور خصوصی‌شان نیز به رسمیت شناخته شد. در واقع اجبار پادشاه به احترام و رعایت قانون، رفته‌رفته به مطالبه تنظیم حقوق شهروندی در قانون اساسی و تضمین آن حقوق توسط مقامات حکومتی تبدیل شد و در نهایت به اصول محدودکننده قدرت انجامید. اصرار بر حاکمیت قانون و نه حکومت شخص، اصل بنیادین و راهنما برای مطالبات دیگری از قبیل رعایت و احترام به کرامت، و حقوق آزادی‌ها بوده است؛ چرا که گام نخست در تحقق آرمان‌های مطرح شده، محدودیت و چارچوب‌بندی قدرت زمامداران در قالب حقوقی مشخص است (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۴۴-۱۲۷).

۳- برداشت‌های متنوع از حاکمیت قانون

برداشت از حاکمیت قانون، دربرگیرنده مجموعه‌ای از دلایل و توجیهات برای اقدامات حکومتی است که به‌عنوان هنجار در آن نظام حقوقی و سیاسی پذیرفته شده و مبنای مشروعیت آن اقدامات، اعم از قانونگذاری و اتخاذ تصمیمات اداری است (مالمیری، ۱۳۸۵: ۵۵). در واقع، برداشت‌های حاکمیت قانون مهمترین عنصر تشکیل‌دهنده چارچوب تئوریک تئوری قانون اساسی هر جامعه به‌شمار می‌آید (همان: ۵۶). در پرتوی این تئوری است که رابطه میان سه مفهوم قدرت، قانون و آزادی تعریف می‌شود.

به‌طور کلی برداشت‌های حاکمیت قانون را می‌توان در قالب دو طیف عمده مورد بررسی قرار داد؛ طیف اول برداشت‌های شکلی^۲ و طیف دیگر برداشت‌های ماهوی^۳. در برداشت شکلی از حاکمیت قانون، تبعیت از قانون موضوعه یا تضمین و اعمال اصل قانونیت^۴، مهمترین اصل

1- Bill of Rights

2- Formal Conception

3- Substantive Conception

4- Legality

محسوب می‌شود، اما در برداشت ماهوی از حاکمیت قانون توجه به دیگر اصول و معیارهای فراحقوقی و اخلاقی از جمله، اصول حقوق طبیعی و اصول عدالت واجد اهمیت بوده و جزء لاینفک تئوری حاکمیت قانون شمرده می‌شود (همان: ۵۷).

اولین نکته‌ای که در تفکیک میان دو برداشت حائز اهمیت است، نسبت این برداشت‌ها با دو دسته از تئوری‌های راجع به ارتباط میان حقیقت حقوقی و حقیقت اخلاقی، یعنی تئوری‌های معروف به حقوق طبیعی و تئوری‌های اثبات‌گرای حقوقی است. تئوری‌های اثبات‌گرای حقوقی، استدلال حقوقی را کاملاً با واقعیت بیرونی مرتبط دانسته و به همین دلیل صرفاً آنچه را قانون می‌دانند که از طرف مقامات ذی‌صلاح، قانون اعلام شده باشد. اما تئوری‌های حقوق طبیعی، استدلال حقوقی را عیناً همان استدلال اخلاقی شمرده و قانون واقعی را قانونی می‌دانند که با قانون اخلاقی سازگار باشد (راسخ، ۱۳۸۱: ۷۶-۷۳). در تئوری‌های اثبات‌گرای حقوقی، بر یک مفهوم اخلاقاً بی‌طرف از حقوق تأکید می‌شود و قواعد حقوقی مستقل از محتوایشان توسط قانون‌گذار مورد تحلیل قرار می‌گیرد (همان: ۲۸). به همین ترتیب حاکمیت قانون نیز در این تئوری حقوقی، صرفاً حاکمیت قانون، سوای از خوبی و بدی یا عادلانه و غیرعادلانه بودن قانون تفسیر می‌شود. اما در تئوری‌های حقوق طبیعی ادعا بر این است که حقوق با ارزش‌هایی از قبیل عدالت، حق و خیر عمومی کاملاً در ارتباط بوده و قانونی، قانون محسوب می‌شود که همسو و مطابق با ارزش‌های پیش‌گفته باشد. در نظریه پردازان طرفدار برداشت ماهوی، براساس همین تئوری، حاکمیت قانون با ارزش‌ها و اصولی بنیادین پیوندی ذاتی داشته و حاکمیت قانون صرفاً با عنایت به آن ارزش‌ها و اصول تحقق می‌یابد.

۴- مبانی حاکمیت قانون

در مبحث مبانی حاکمیت قانون، سه ایده آزادی، حقوق بشر و برابری را مورد توجه قرار خواهیم داد. شرح ارزش آزادی و نسبت آن با حاکمیت قانون به تعبیر کانت و هابز، مهمترین موضوع مطرح شده راجع به نقش ایده آزادی به‌عنوان مبانی حاکمیت قانون است. مباحث مربوط به ارتباط عدالت طبیعی و حاکمیت قانون و مهمتر از آن، تئوری حق‌محور دورکین راجع به حاکمیت قانون، در بررسی مقوله حقوق بشر به‌عنوان مبانی حاکمیت قانون واجد اهمیتی اساسی است. همچنین ایده برابری نیز به‌عنوان یکی از مبانی حاکمیت قانون با تفکیک به دو مقوله برابری شکلی برابری در مقابل قانون و برابری ماهوی قابل ذکر است.

آزادی به‌عنوان ایده‌ای بنیادین در فلسفه سیاسی مدرن، یکی از مبانی حاکمیت قانون محسوب می‌شود. اما آزادی تنها از دیدگاه طرفداران برداشت ماهوی حاکمیت قانون، یکی از مبانی حاکمیت قانون شمرده می‌شود و قائلین به برداشت شکلی از حاکمیت قانون، از دیدگاه متفاوتی در زمینه نسبت میان آزادی و حاکمیت قانون برخوردارند.

برای توضیح آزادی به‌عنوان یکی از مبانی حاکمیت قانون، طرح سه پیش‌فرض مفید به‌نظر می‌رسد. فرض اول اینکه حاکمیت قانون موجب حفظ و صیانت از آزادی است؛ فرض دوم اینکه فلسفه حاکمیت قانون اساساً چیزی جز ارزش آزادی نیست، چرا که با تحدید قدرت، آزادی تضمین می‌شود و به‌عبارت دیگر آزادی بدون حاکمیت قانون بی‌معنی است. و بالاخره فرض سوم این‌که حاکمیت قانون در معنای ماهوی آن، از آزادی و حقوق بشر غیرقابل تفکیک است. چنین مفروضاتی، مبنای ادعای طرح آزادی به‌عنوان یکی از مبانی حاکمیت قانون به‌شمار می‌آیند.

مقوله حقوق بشر نیز مانند مفهوم آزادی، هم‌مبنایی برای حاکمیت قانون شمرده می‌شود و هم پیامد حاکمیت قانون. حقوق بشر از آن جهت مبنای حاکمیت قانون محسوب می‌شود که یکی از پیش‌فرض‌های اصلی نظریه حاکمیت قانون، برخوردار بودن انسان از حقوقی با ماهیت بیشتر اخلاقی است؛ حقوقی که وجود آن‌ها بر مبنای استدلالاتی فلسفی و اخلاقی فرض گرفته می‌شود و نقش دولت، صرفاً شناسایی حقوق موجود و تضمین اعمال آن است. از سوی دیگر، نظریه حاکمیت قانون به‌دنبال تضمین اعمال حقوق شهروندان از طریق طراحی سازوکاری قابل اطمینان و باثبات است و بدین ترتیب حاکمیت قانون یکی از تضمین‌های اعمال حقوق بشر محسوب می‌شود.

یکی دیگر از مبانی حاکمیت قانون اصل برابری است. دوبرداشت شکلی و ماهوی از برابری وجود دارد. برداشت شکلی از برابری، بر تساوی همگان در مقابل قانون تاکید می‌کند، اما برابری ماهوی از صرف توجه به برابری شکلی در مقابل قانون فراتر رفته و به محتوای برابری و طبعاً محتوای قانون توجه دارد. برابری شکلی بیشتر ناظر بر ویژگی یا جنبه عام بودن قوانین است و این ویژگی الزاماً به برابری همگان و تحقق عدالت در توزیع یا دسترسی به منابع و فرصت‌ها نمی‌انجامد، در صورتی‌که در ایده برابری ماهوی، اهدافی برای دولت و قانون تعریف می‌شود که دولت باید با تصویب قوانینی هر چند فاقد ویژگی عام بودن و با اعمال آن‌ها به‌نحو نابرابر، به‌سمت تحقق آن اهداف حرکت کند.

چنان که در توضیح مفهوم حاکمیت قانون گفته شد، یک ایده قدیمی مرتبط با حاکمیت قانون این است که قانون باید در وهله اول در بردارنده قواعدی عام باشد تا احکام و فرامینی اختصاصی. اگر حکومت‌ها اساساً به تعقیب اهدافشان به وسیله تصویب قوانین عام متعهد باشند، فرصت کمتری را برای اتخاذ تصمیمات غیرمنصفانه بر علیه اشخاص و گروه‌های خاص، در اختیار خواهند داشت؛ اشخاص گروه‌هایی که چه بسا به دلایلی فاقد پایگاه اجتماعی پرنفوذ و حتی فاقد هر وسیله‌ای برای احقاق حقوق خویش از طریق جبران خسارت اساسی توسط دولت هستند. بنابراین حاکمیت قانون و تعهد حکومت به اعمال قوانین عام بر همگان، از طرفی تضمین‌کننده برابری، به دلیل بی‌طرفی و رفتار منصفانه دولت با شهروندان و از طرف دیگر، نگهبانان حقوق و آزادی‌های شهروندی است (گری، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۰۶).

گفتار دوم: ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در ایران

پس از طرح چارچوب نظری مقاله، در این بخش تلاش می‌شود تا فرهنگ سیاسی در ایران را البته از دیدگاهی آسیب‌شناسانه به تصویر کشید. انتخاب دیدگاه آسیب‌شناسانه ما را بر آن داشته است تا به نقاط ضعف بیش از نقاط قوت و به محدودیت‌ها بیش از امتیازات و فرصت‌ها توجه کنیم و این نه از سر حرمت نهادن به فرهنگ ملی و دینی و نه از سر خودباختگی است، بلکه تنها و تنها محدودیتی است که نوع رویکرد آسیب‌شناسانه به ما تحمیل کرده است. لذا با اذعان به ویژگی‌های مثبت و منفی گوناگون برای فرهنگ سیاسی ایران، در این مقاله یکی از مؤلفه‌های اساسی فرهنگ سیاسی ایران یعنی بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه را مورد بررسی قرار داده و به ریشه‌ها، پیامدهای سیاسی و تأثیر آن بر اصل حاکمیت قانون می‌پردازیم.

۱- بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه

فرضیه‌های توطئه، بخش جدایی‌ناپذیر از جریان اصلی فرهنگ سیاسی ماست که بر عرصه سیاسی جامعه غلبه دارد. بر طبق این فرضیه، کمتر پدیده سیاسی و اجتماعی را می‌توان پیدا نمود که براساس تباری و توطئه‌چینی قدرت‌های خارجی و دست‌های پنهان آنان مستقیم یا توسط ایادی و عواملشان به وجود نیامده باشد (زیباکلام، ۱۳۷۳: ۲۹). از این دیدگاه به ندرت ممکن است رویدادها به همان شکلی که در ظاهر اتفاق می‌افتد درک شوند، زیرا چنین دریافتی اولاً نشانه جهالت نسبت به حضور نیروهای برتر در اطراف شخص و ثانیاً نشانه حماقت، خامی،

یا فقدان حساسیت در درک انگیزه‌های پنهان دیگران است. که تک‌تک این عوامل به نوبه خود منجر به نوعی بی‌اعتمادی سیاسی در بین مردم می‌شود. البته این بی‌اعتمادی ناشی از ذهنیت معطوف به توطئه سیاسی، مختص ایرانیان نیست، بلکه در خاورمیانه به‌طور کلی و اغلب فرهنگ‌هایی که در نتیجه مداخله نیروهای خارجی ضعیف شده و آسیب دیده‌اند متداول است. با وجود این به‌نظر می‌رسد که چنین دیدگاهی در فرهنگ ایرانی به درجات عالی‌تری از پرداخت رسیده است. برای نشان دادن معنای عمیق، نقشه، یا حتی توطئه‌ای که پشت یک سلسله رویداد نهفته است، ارایه نوعی تحلیل ضرورت دارد. بسیاری از ایرانیان همواره پیچیده‌ترین تبیین را از رویدادهای سیاسی، به‌خصوص در بررسی مقاصد قدرت‌های خارجی از همه محتمل‌تر می‌دانند. هر تفسیر خاصی با توجه به چشم‌اندازهای ایدئولوژیک مفسر فرق می‌کند، اما هرچه قدرت خارجی موردنظر نیرومندتر باشد، این فرض که سلسله خاصی از رویدادها با یکدیگر بی‌ارتباط باشند، غیرقابل درک‌تر و خام‌تر به‌نظر می‌رسند (فولر، ۱۳۷۳: ۲۵).

بدین ترتیب هیچ رویدادی در صحنه بین‌المللی غیرمترقبه و تصادفی نیست و تمام اهرم تمامی وقایع عمده سیاسی و سیر حوادث تاریخی در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه است و اراده دشمنان، موتور محرک آن‌ها تلقی می‌شود. تمامی این عوامل منجر به بی‌اعتمادی نسبت به تأثیرگذاری در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی می‌شود. دشمنان وقایع تاریخی را طراحی کرده و مرحله به مرحله آن‌ها را مطابق میل خود به اجرا در می‌آورند در این دیدگاه فضای ذهن توطئه‌نگر سناریویی را تنظیم و ترسیم کرده که نقش‌ها و رفتار هر یک از بازیگران صحنه، از قبل مشخص و دیکته شده است. در این سناریو، ناگزیر باید از کارگردان تبعیت کرد و هیچ رفتار مستقلی را نمی‌توان برای بازیگران قائل شد. با این نگرش کاری که برای تفسیرگر سیاسی می‌ماند این است که معلوم کند کدام قدرت خارجی، کدام بازیگر صحنه را در اختیار دارد. اگر این دانسته شود، دیگر می‌توان فهمید چه طرح‌ها و توطئه‌هایی در کار است و بر این اساس، نتیجه حرکات روی صحنه و حتی پایان نمایش چه خواهد بود (رزاقی، ۲۰۷-۲۰۶).

در واقع، توهم توطئه نوعی بیماری روانی فردی و جمعی است. بیماری فردی سوءظن به همه چیز و همه‌کس را پارانویا و بیماری جمعی را بیماری توهم توطئه^۱ می‌نامند. کسی که توهم توطئه در مفهوم اخیر آن مبتلاست، تمام وقایع عمده سیاسی و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی را در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه و سازمان‌های مخوف سیاسی،

1- Conspiracy Theory

اقتصادی و مذهبی وابسته به آن سیاست می‌پندارد. به گمان او همه انقلاب‌ها، شورش‌ها، جنگ‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و وابستگی‌های سیاسی، برآمدن و فروپاشی سلسله‌ها و دولت‌ها، ترورهای سیاسی و حتی کمبود محصولات کشاورزی، سقوط ارزش پول، قحطی‌ها و زلزله‌ها را دست پنهان بیگانه کارگردانی می‌کند و همه رجال کشور هم‌چون عروسکان خیمه‌شب‌بازی و بازیگران افسانه جن و پری از پس پرده و با اشاره او حرکت می‌کنند و اراده‌ای از خود ندارند و این به نوبه خود بی‌اعتمادی نسبت به بازیگران سیاسی داخلی را تشدید می‌کند. این‌که می‌گوییم توهم توطئه نوعی بیماری است، بدین معنا نیست که اساساً هیچ توطئه‌ای در هیچ موردی در کار نیست و آن‌چه توطئه خوانده می‌شود، همه از باب خواب و خیال و توهم است. بلکه منظور آن است که مقوله توطئه را به دو گونه می‌توان بررسی کرد: یکی برخورد آفاقی و علمی و دیگر برخورد انفسی و عاطفی و بیمار گونه.

در برداشت علمی توطئه به‌عنوان فرضیه‌ای در نظر می‌آید که قابل رد یا اثبات است و در پرتو داده‌های عینی و اسناد و مدارک تاریخی و بدون جانب‌داری تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. حال آن‌که توهم توطئه از اعتقاد راسخ و جزمی و تعبدی به نوع خاصی از توطئه شکل می‌گیرد و هم‌چون سایر اعتقادات در قلمرو بررسی و تحلیل علمی قرار نمی‌گیرد و از این‌رو قابل اثبات یا رد و انکار نیست (اشرف، بی تا: ۸-۷). به‌عبارت دیگر گزاره‌های مبتنی بر توهم توطئه فاقد شرط مهم ابطال‌پذیری است و به هیچ‌وجه با واقعیات خارجی محک نمی‌خورد تا قابل رد یا اثبات باشد. توهم توطئه غالباً به‌صورت یک دستگاه فکری منسجم شکل می‌گیرد و شالوده جهان‌بینی افراد و گروه‌های اجتماعی را بنیان می‌نهد. توهم توطئه غالباً میان وطن‌پرستان افراطی، سنت‌پرستان مذهبی و محافظه‌کاران راست‌گرای سیاسی نفوذ می‌کند و رونق می‌گیرد و جزء لاینفک ایدئولوژی سیاسی آنان می‌شود. در واقع توهم توطئه به‌عنوان یک مقوله علمی که بتوان آن را بررسی و تحلیل و مالا رد یا اثبات کرد در نظر نمی‌آید. بلکه مقوله اعتقادی و ایمانی و تعبدی است (همان: ۱۰-۹).

از طرف دیگر به‌نظر می‌رسد توهم توطئه از سوی دولت‌ها و با نیروهای درگیر داخلی آگاهانه و یا ناآگاهانه ساخته می‌شود تا رقبات احتمالی را با برچسب اعیادی خارجی از میدان بدر کند. به‌عبارتی دیگر این فقط مردم نیستند که در هر پیچ و خم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در ایران به وقوع پیوسته به دنبال یافتن دست‌های مرئی و یا نامرئی استعمار یا دولت‌های خارجی هستند. در مجموع ایمان به فرضیه توطئه از نظر پیامدها یا کارکردهای روانی و اجتماعی، برای

کسانی که به آن اعتقاد دارند، آرامش خاطر می‌آورد و هم‌چون سازوکارهای دفاعی روانی این فرصت را به آن‌ها می‌دهد تا از خود رفع مسؤولیت کنند و همه تقصیرها را به گردن توطئه بیگانگان بی‌اندازند. در هر حال گرایش به ذهنیت معطوف به توطئه به‌خصوص در عرصه سیاست بین‌الملل یکی از ویژگی‌های اصلی در فرهنگ سیاسی ایرانیان است.

احمد اشرف توهّم توطئه در ایران را به دو مقوله کلی تقسیم می‌کند: یکی توهّم توطئه روسیه و انگلیس و آمریکا در دوران معاصر و دیگری توطئه دشمنان تاریخی ایران که از هنگام تاسیس این کشور به‌دست ایرج، نخستین پادشاه افسانه‌ای ایران زمین، تا به امروز برای خار کردن آن دسیسه‌چینی می‌کنند. با توجه به این دیدگاه می‌توان ریشه‌های توهّم توطئه را به چهار بخش تقسیم کرد. ریشه‌های اساطیری، ریشه‌های تاریخی، ریشه‌های سیاسی و ریشه‌های فرهنگی. اکنون به هر یک از این مقوله‌ها می‌پردازیم.

۱-۱- ریشه‌های اساطیری توهّم توطئه

اگر ریشه‌های توهّم توطئه را دنبال کنیم و اساطیر آفرینش ایران از دوران باستان می‌رسیم، یعنی از هنگامی که ایران در میانه جهان از شرق (توران و چین) و غرب (یونان و روم) جدا می‌شود و همراه آن اساطیر (ایران) و (انیران) زاده می‌شود. در این زمان هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر قومی شرق و غرب بنیاد نهاده می‌شود. اما عنصر اصلی در شکل‌گیری هویت قومی تنها در نسبت دادن سجایای اخلاقی به خودی و بیگانه نیست، بلکه در دشمنی میان آن‌ها است. دشمنان ایران با آن‌که گروهی دلیر و جنگ‌آورند و گروهی خردورز و اندیشمند هر دو با نیروهای اهریمنی پیوند دارند و در کار توطئه‌ای بزرگ و ابدی علیه سرزمین اهورایی ایرانند (ایران) هم‌زمان با (انیران) زاده می‌شود و از همان روز هدف توطئه بیگانگان قرار می‌گیرد. توهّم توطئه بیگانگان علیه ایران از همان آغاز پیدایش ایران زمین در ژرفای تفکر ایرانی جای می‌گیرد. در ایران همواره دو همزاد بدخواه و توطئه‌گر زاده می‌شود. سرگذشت ایران، داستان دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و توطئه‌چینی‌های بی‌امان و پی‌گیر این همزادان است. در زمان پیشدادیان دشمن اصلی، توران است. پس از پیشدادیان نوبت به کیانیان می‌رسد و در دوران آنان جنگ میان سه بخش جهان، به‌خصوص میان ایران و توران، شدت می‌گیرد تا آن‌که اسکندر از غرب به ایران می‌تازد و سلسله کیانی را بر می‌اندازد و دومین توطئه بزرگ تاریخی را علیه ایران تدارک می‌بیند و ملوک طوایف را بر ایران زمین چیره می‌گرداند. اگر اولین توطئه

اساطیری به دست توران و به یاری غرب است، این توطئه یک راز از غرب بر می‌آید تا روم در امان بماند (سولیوان، ۱۳۶۱: ۲۹-۲۸).

در واقع بطن این‌گونه توهمات توطئه، جهان‌بینی دوگانه‌نگر ایران و انیران است. در یک طرف نیروهای اهریمنی هستند که با دسیسه‌های بزرگ برای تضعیف طرف دیگر نیروهای یزدانی در هر زمان به رنگی و نیرنگی ظاهر می‌شوند.

۲-۱- ریشه‌های تاریخی توهم توطئه

ظرف یک قرن اخیر کم‌تر حکومتی را در ایران می‌توان سراغ گرفت که مخالفت و مخالفین خود را به خارج و خارجی‌ها نسبت نداده باشند. توهم توطئه نسبت به قدرت‌های خارجی در ایران به‌طور مشخص، از سال ۱۹۰۷ آغاز می‌شود. سالی که ایران به‌صورت نیمه‌مستمره در می‌آید و تا دو دهه عصره تاخت و تاز قشون اجنبی و رقابت‌های آنان می‌گردد. در سال ۱۹۰۷ روس و انگلیس ایران را رسماً به مناطق تحت نفوذ خویش تقسیم می‌کنند و با استفاده از ضعف روزافزون دولت مرکزی و سرسپردگی رجال کشور به طرز بی‌سابقه و گسترده‌ای در امور کشور دخالت می‌کنند. تأیید قرارداد ۱۹۰۷ در سال ۱۹۱۵ میان روس و انگلیس اشغال ایران به دست قشون متفقین و متحدین و جنگ‌های آنان با یکدیگر و دخالت‌های مستقیم آنان در امور داخلی کشور، از جمله در انتخابات مجلس و در تشکیل و سقوط کابینه‌ها و انتساب و عزل احکام و مقامات کشوری و لشکری، انعقاد قرارداد نافرجام ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و سرانجام کودتای ۱۹۲۱ که به حمایت انگلستان به انجام رسید و منجر به تاسیس سلسله پهلوی گردید، جملگی سبب ایجاد اعتقاد مردم به دسیسه‌ها و توطئه‌های مرئی بیگانگان و در راس آن انگلستان، در هر حادثه و واقعه‌ای بود. در این زمان بود که رسم سرسپردگی رجال کشور به قدرت‌های خارجی ابعاد تازه و گسترده‌ای پیدا کرد.

در دوران انقلاب مشروطه وقتی بیش از ده هزار نفر اهالی تهران در سفارت انگلیس بسط نشستند، حکومت وقت آنان را مشتی خائن خواند که از ناحیه انگلیسی‌ها اجیر شده‌اند. هفتاد سال بعد از مظفرالدین‌شاه، حکومت شاه نیز در مورد قیام مردم تبریز در سال ۱۳۵۶ همان مضامین را به کار برد. سخنگوی دولت صراحتاً اعلام نمود که آن‌هایی که در تبریز آشوب به پا کرده بودند از آن سوی مرز آمده بودند. عمدتاً در دوران بعد از مشروطه، حکومت، روزنامه‌ها و رجال سیاسی، هر تحول و حرکت ریز و درشت سیاسی را به خارجی‌ها و مخالفین خود را

بازیگران و آلت دست آنها می‌دانستند. محمدرضاشاه گویاترین مصداق این بیماری بود و در طول ۳۷ سال سلطنتش، به‌خصوص در دو دهه آخر آن هر مخالفی را آلت دست خارجی‌هایی می‌دانست که با او و سلطنتش دشمن بودند. مخالفین چپی خود را مرتبط با کمونیسم بین‌الملل یا ارتجاع سرخ می‌پنداشت، ملیون را وابسته به انگلیس و آمریکا و مذهبی‌ها را عوامل مصر، سوریه، عراق و این اواخر لیبی می‌دانست (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۷). درست به همین دلیل بود که از دیدگاه شاه تظاهرات و فعالیت‌هایی که علیه رژیم اعلام می‌شد و طبیعی و خودجوش نبود، بلکه برنامه‌ای از پیش طراحی شده بر ضد رژیم بود. او در توضیح این مطلب به سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران پیش از انقلاب می‌گوید: آنچه پیش آمده از حدود توانایی و قابلیت ک. گ. ب (سازمان جاسوسی شوروی) خارج است و باید دست اینتلجنس سرویس و سازمان سیا هم در کار باشد. شاه با شگفتی و ناراحتی می‌پرسید مگر با آمریکایی‌ها چه کرده است که سیا بر ضد او دست به کار شده است (سولیوان، ۱۳۶۱: ۱۱۱-۱۱۰).

بدین‌گونه بود که تاریخ معاصر ایران به توهم و توطئه آلوده شد و شعور جمعی ایرانیان را، که به اسطوره و معجزه و اغراق شاعرانه در هر امری سخت پایبند است، مبتلا به بیماری مزمن توهم توطئه کرد. این توهم تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت و امروز هم برخی دائماً از توطئه‌های جامعه استکباری به سرکردگی آمریکا سخن می‌گویند. در مجموع به‌نظر می‌رسد مهمترین عامل در اشاعه توهم توطئه همان عامل عینی یعنی تجربه توطئه واقعی است. در واقع در شرایط نیمه‌استعماری است که قدرت‌های استعماری به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و علیه یکدیگر هم توطئه‌چینی و هم توطئه‌پردازی می‌کنند و در نتیجه زمینه برای پرورش توطئه فراهم می‌شود.

۱-۳- ریشه‌های سیاسی توهم توطئه

علاوه بر توطئه‌پردازی کشورهای خارجی رقیب علیه یکدیگر که بیش‌تر در شرایط نیمه‌استعماری بروز و ظهور می‌یافت باید به توطئه‌پردازی دستگاه‌های امنیتی کشور برای رسیدن به مقاصد سیاسی و کوشش مداوم برای لجن مال کردن رجال کشور نیز اشاره کرد. بی‌تردید دستگاه‌های دولتی ایران و دستگاه‌های امنیتی کشور در طی دوره حاکمیت استبداد در پخش شایعات و توطئه‌پردازی نقش عمده‌ای داشته و دائماً در تلاش بوده‌اند که اذهان مردم را از امور واقعی به امور واهی منحرف کنند. از بهترین نمونه‌های این‌گونه

توطئه‌پردازی‌ها آثار اسماعیل رائین است که از حمایت دستگاه امنیتی برخوردار بود. از جمله دیگر کسانی که در این زمینه قلم زده‌اند، دکتر مهدی بهار، ابراهیم صفایی و ابوالفضل قاسمی هستند. هدف عمده کتاب فراماسونری اسمائیل رائین، آن بود که غالب رجال کشور را به نوکری انگلستان متهم کند، در حالی که هدف کتاب میراث‌خوار استعمار به قلم دکتر مهدی بهار متهم کردن رهبران نهضت ملی شدن نفت به باز کردن پای آمریکا به ایران بود تا مسئولیت دولت شاه در واقع کودتای ۲۸ مرداد و قرارداد با کنسرسیوم نفت را پرده‌پوشی کند (اشرف، بی‌تا: ۱۱-۱۲). معمولاً دستگاه‌های دولتی نیز از شایعه‌پذیری و علاقه عمیق مردم نسبت به توهم توطئه برای نشان دادن قدرت خود استفاده می‌کردند. چنان‌که از این شایعات که انگشت ساواک در قالب حوادث دخیل است و یا مرگ شخصیت‌هایی نظیر جهان پهلوان تختی، جلال آل‌احمد، سیدحسن ارسنجانی، علی شریعتی به وسیله ساواک صورت گرفته است، برای ایجاد رعب و وحشت در مردم استفاده می‌کردند (همان: ۲۵).

فقدان آزادی بیان و برخورد آزاد و سالم عقاید و آراء گوناگون از دیگر عللی است که موجب آسیب‌پذیری مردم در برابر شایعات گوناگون توطئه‌پردازان می‌شود. از اواخر قرن نوزدهم به این طرف که افکار اجتماعی جدید در ایران مطرح می‌شد، سایه سانسور هم همواره بر سر آن سنگینی می‌کرده است. در دوره قاجار با اندیشه‌های نوین مخالفت جدی می‌شد و در عصر پهلوی سانسور رسماً بخشی از ابزار حکومت بود. احکام پهلوی اجازه هیچ‌گونه نشر، تحقیق و نگرش مستقل که مغایر با نظر حکومتی بود را نمی‌دادند، اعم از این‌که این تحقیقات مربوط به تاریخ و روند تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران باشد یا پیرامون جهان خارج در عمل آن‌چه که پیش از نیم قرن پیرامون تحولات سیاسی، زمینه‌هایی به وجود آمد نشان، نتایج حاصله از آن‌ها و رجال سیاسی دست‌اندرکار، گفته و نوشته می‌شد صرفاً نظر حکومت بوده و بس.

۱-۴- ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی توهم توطئه

از سوی دیگر عوامل ریشه‌دار فرهنگی، عوامل سیاسی را تشدید و تقویت می‌کنند. از جمله اعتقاد به ثنویت که از دوران پیش از اسلام در ادیان ایرانی اهمیت داشته است، شالوده فکری توهم توطئه را شکل می‌دهد. چنان‌که پیش از این دیدیم توهم توطئه اساطیری توطئه که در افسانه‌های باستانی ایران متجلی می‌شود و در شاهنامه فردوسی انعکاس یافته است سرشار از توهم توطئه انیران علیه ایران است. از توطئه‌های شرق و غرب علیه ایرج، موسس اساطیری

ایران‌شهر، تا تاسیس ملوک طوایف به اغوای ارسطو و به دست اسکندر گرفته تا داستان‌های رستم و سهراب و اسفندیار و سیاوش همگی حکایت از توطئه‌های بی‌شمار دارند (همان: ۴۰). گذشته از آن اعتقاد به قضا و قدر و رمل و اسطرلاب و طالع‌بینی و دسیسه‌های فلک کج‌رفتار و نیروهایی که از حیطة دخالت انسان بیرون است از عواملی هستند که توهم توطئه را تقویت می‌کنند. خصوصیات اسطوره‌ای تاریخ‌نگاری سنتی ایرانی و علاقه ایرانیان به شیوه تفکر اسطوره‌ای و تمایل شدید آنان به اغراق شاعرانه حتی در مسایل سیاسی و اجتماعی نیز در تقویت توهم توطئه بی‌تأثیر نبوده است (همان).

در نهایت به نظر می‌رسد فقدان روحیه کندو کاو در علوم اجتماعی به‌ویژه تاریخ‌نگاری، علم سیاست و روابط بین‌الملل از جمله مهمترین عوامل مؤثر در بسط توهم توطئه باشد که این به نوبه خود منجر به بی‌اعتمادی سیاسی می‌شود (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۰). که بی‌اعتمادی سیاسی در پذیرش قواعد عام بازی (قانون) از جانب عموم مردم مانع ایجاد می‌کند پس در نقطه مقابل یکی از شاخص‌های اساسی حاکمیت قانون یعنی عام بودن که در فصل گذشته به آن اشاره شد، قرار می‌گیرد. بی‌اعتمادی سیاسی همچنین در برابر شفاف شدن قواعد بازی یعنی دومین شاخص حاکمیت قانون مانع ایجاد می‌کند.

گفتار سوم: تأثیر بی‌اعتمادی ناشی از توهم توطئه بر حاکمیت قانون در ایران

مهمترین تأثیر توهم توطئه تقویت عدم اطمینان به نفس سیاسی^۱ و بی‌اعتمادی سیاسی است. بی‌اعتمادی به قانون به کاهش مشارکت منجر می‌شود: چرا که هم مردم و هم نخبگان سیاسی هنگامی که به قانون اطمینان نداشته باشند، تمایل کم‌تری به مشارکت سیاسی نشان می‌دهند. در واقع آنچه برآیند این بی‌اعتمادی است ضعف حاکمیت قانون و یا حتی در مرحله‌ای بالاتر عدم شکل‌گیری آن است.

در واقع وقتی سرنخ تمامی وقایع عمده سیاسی و سیرحوادث تاریخی در دست پنهان و قدرتمند بیگانه تصور می‌شود، هنگامی که دشمنان بسیار قدرتمند وقایع تاریخی را طراحی کرده و مرحله به مرحله آن‌ها را مطابق میل خود به اجرا در می‌آورند، دیگر جایی برای دخالت در سیاست و مشارکت سیاسی و باقی نمی‌ماند.

1- Political Efficacy

از طرف دیگر، مطابق این تصور، عرصه سیاست عرصه فعالیت، از ما بهتران، نیروهای بیگانه یا آلت دست است. و در نتیجه در چنین صحنه‌ای جایی برای نیروهای صدیق و وطن‌دوست وجود ندارد. از طرف دیگر توهم توطئه به مردم توطئه‌اندیش امکان می‌دهد تا به مثابه نوعی سازوکار روانی از خود سلب مسئولیت کنند و همه تقصیرها را به گردن بیگانگان بیاندازند. بدین ترتیب افراد فرصت می‌یابند تا انفعال خود در مقابل همه ظلم‌ها و نابه‌سامانی‌های اجتماعی را توجیه کنند. بدین ترتیب قانون‌گریزی، بی‌تفاوتی و انفعال سیاسی و اجتماعی بر جامعه حاکم می‌شود و شاید بتوان گفت در چنین شرایطی حاکمیت قانون محلی از اعراب ندارد. ذهن توطئه‌اندیش با باور کردن برخی افسانه‌سازی‌ها و ایمان آوردن تعبدی به برخی اسطوره‌ها امکان هر گونه تحلیل، نقد و ارزیابی صحیح مسایل اجتماعی و سیاسی را از دست می‌دهد. بدین ترتیب به جای نقد عالمانه و تحلیل منطقی قضایا با پاسخ‌هایی خیال‌پردازانه روبرو می‌شویم که ذهن توطئه‌اندیش را سرانجام به فلج ذهنی دچار می‌کند. نتیجه دیگر توهم توطئه بی‌اعتمادی به دولت و به بازیگران سیاسی و فراتر از آن‌ها قانون است. از آن‌جا که دولت‌ها وابسته، آلت دست یا نوکر حلقه به گوش بیگانه تصور می‌شوند، بی‌اعتمادی به دولت کم‌ترین نتیجه این تلقی و تفکر محسوب می‌شود. این بی‌اعتمادی در واقع بی‌اعتمادی ناشی از اقتدارگرایی ساختار سیاسی را تشدید و تقویت می‌کند و در مجموع نوعی بحران مشروعیت دایمی ایجاد می‌کند. از طرف دیگر بازیگران و نخبگان سیاسی نیز دائماً به بیگانگان منتصب می‌شوند. در این میان نظام اقتدارگرا نیز با سواستفاده از این عنصر فرهنگی دست به قانون‌گریزی زده، با وابسته به بیگانه خواندن مخالفین دست به سرکوب آن‌ها می‌زند. نخبگان سیاسی غیروابسته نیز وابسته به بیگانه خوانده شده و در نزد افراد عمومی بی‌اعتبار می‌شوند. بدین ترتیب حاکم پاتریمونیال به‌عنوان تنها کسی که می‌تواند استقلال کشور را در مقابل توطئه‌های خارجی حفظ کند پا به میدان گذاشته با سرکوب مخالفین رژیم استبدادی خود را مستحکم‌تر می‌کند. از دیگر ویژگی‌های مهم توهم توطئه؛ بازتولید دائمی آن، سخت‌جانی و تغییرناپذیری این تفکر است. از آن‌جا که گذاره‌های مبتنی بر توهم توطئه ابطال‌پذیر نیستند، در محک با واقعیت خارجی قرار نمی‌گیرند تا رد یا اثبات شوند (شریف، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

در واقع می‌توان گفت که بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه در برخی از شاخص‌های اساسی حاکمیت قانون از جمله عام بودن قانون (برابری همگان در برابر قانون) و شفافیت قانون

مانع ایجاد می‌کند و از سوی دیگر در بازتولید فرهنگ اقتدارگرا نقش بازی می‌کند و از این طریق به‌طور غیرمستقیم سبب ضعف حاکمیت قانون در ایران گشته است.

نتیجه‌گیری

در پرداختن به عوامل ضعف حاکمیت قانون تنها دیدگاه حقوقی نمی‌تواند واقعیات جامعه را به تصویر بکشد. تمام آن‌چه به‌صورت واقعیات در درون جامعه جریان دارد قاعدتاً به‌صورت اصل و ماده در قوانین نمی‌آید و یا اگر بیاید ناکافی و گذرا است. تنها از خلال بررسی در واقعیات جامعه است که ما می‌توانیم به عمق مسایل پی ببریم.

یکی از واقعیات جامعه ایران فرهنگ سیاسی آن است که منجر به ضعف حاکمیت قانون می‌باشد. در واقع اگر ما معتقد باشیم که هر رفتار سیاسی با نوعی فرهنگ خاص خود تلازم دارد، در این صورت برای تحقق حاکمیت قانون، باید فرهنگ سیاسی متناظر با آن در جامعه وجود داشته باشد و در این جاست که ساخت سیاسی و فرهنگ سیاسی، در هر جامعه و از جمله ایران رابطه مستقیم و بازتولید می‌شوند، به این معنا که فرهنگ سیاسی ساخت سیاسی را می‌سازد و ساخت سیاسی بر فرهنگ سیاسی تأثیر می‌گذارد.

در ارتباط با فرهنگ سیاسی ایران و تأثیر آن بر ضعف حاکمیت قانون، به این نتیجه رسیدیم که، فرهنگ سیاسی ایران با تشدید بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه و تقویت رویکردهای اقتدارگرایانه و ستیزآمیز به حوزه سیاست، سبب تضعیف حاکمیت قانون می‌شود. چرا که ویژگی مذکور، مغایر با آموزه‌های مبتنی بر مبانی حاکمیت قانون (آزادی، حقوق بشر، برابری) است و نه تنها با برداشت ماهوی حاکمیت قانون بلکه همچنین با برداشت شکلی از حاکمیت قانون (الزام‌آور بودن، عام بودن، امری بودن، علنی بودن، واضح بودن، معطوف به آینده بودن، قطعیت داشتن، مصوب مراجع ذی‌صلاح بودن)، نیز ناهماهنگ می‌نماید.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اشرف، احمد (بی‌تا). «توهم توطئه»، فصلنامه گفت و گو، شماره ۸.
- پای، لوسین (۱۳۷۰). «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی». ترجمه مجید محمدی، نامه فرهنگ، شماره ۵-۶ سال دوم، پاییز و زمستان.

- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۶). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*. تهران: انتشارات سمت.
- دوبنوا، آلن (۱۳۷۸). *تامل در مبانی دموکراسی*، ترجمه بزرگ نادرزاده. تهران: نشر چشمه.
- راسخ، محمد، (۱۳۸۱). *حق و مصلحت*. تهران: نشر نی.
- رزاقی، سهراب (بی‌تا). «مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۷-۸.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۲). *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات روزنه.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۳). *ما چگونه ما شدیم؟* تهران: انتشارات روزنه.
- سولیوان، ویلیام (۱۳۶۱). *ماموریت در ایران*، ترجمه محمود مشرفی. تهران: نشر هفته.
- شریف، محمدرضا (۱۳۸۲). *انقلاب آرام*. تهران: انتشارات روزنه.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۰). *مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانی*. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳). *بنیادهای علم سیاست*. تهران: نشر نی.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳). *قبله عالم*، ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- گری، جان (۱۳۸۴). *لیبرالیسم*، ترجمه علیرضا بهشتی. تهران: بقیه.
- مالمیری، مرکز (۱۳۸۵). *حاکمیت قانون*. تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۴). *حقوق بشر و آزادی‌های اساسی*. تهران: نشر میزان.

(ب) منابع انگلیسی

- Cotterrell, R. (1994). *Law's Community*, London: Clarendon Press Oxford.
- Rose, J. (2004). "The Rule of Law in the Western World: An Overview", *Journal of Social Philosophy*, Vol. 35, No. 4, Winter.

